

## فرج بعدالشدّه و جوامع الحکایات

- ۲ -

داستان تحصیل اصمعی راوی مشهور عرب را و سرزنش آن بقال که بر سر کوی اودکان داشت، که اغلب خوانده ایم و بیاد داریم. دهستانی با یکی دو تغییر بسیار جزئی، مختصر و عوفی با چند دگرگونی محسوس ترجمه کرده است (۱).

تنوخی گوید: «حدثنی عبدالله بن محمد بن الحسین بن الحفّا العبّسی قال: حدثنی ابی، قال: (۲)»

ترجمه عوفی: «عسقی (و در نسخه دیگر عتیقی) شاعر گفته است: (۳)»

ترجمه دهستانی: «عنصری حکایت کند... (۴)»

تا اینجا هر دو مترجم در نام راوی داستان تصرف کرده اند. عوفی او را عتیقی شاعر معرفی کرده است و دهستانی هم عنصری (۵) و شاید منشاء این هر دو تصرف اختلاف در نسخ قراءت باشد.

**تنوخی:** «كان يجاورني فتى من اولاد الكتاب ورث عن ابيه مالا جليلا . اتلفه في القيان واكله اسرافا وباداراً حتى لم يبق منه شيئا فاحتاج الى بعض [ظ: نقض] داره . فلم يبق منها الا بيت ياويه فحدثنى بعض من كان يماشره...»

**عوفی:** «در جوار من خواجه زاده‌ای بود که مال بسیار از پدر میراث یافته بود و در خرج آن طریق اسراف مسلوك میداشت و چون در تحصیل آن رنجی ندیده بود، قدر آن نمیدانست و آن همه ضیاع و عقار باندک مدت خرج کرد و جملگی درم و دینار در خسرو قمار بریاد داد. تا کار او بدرجه‌ای رسید که از نفوذ و عروضش هیچ چیز نماند. پس چو بهای خانه باز میکرد و میفروخت و درهای خانه می‌کند و میسوخت و از وجوه آن اسباب خود مهیا میگردانید. حریفان پیاله و نواله چون او را مفلس دیدند روی از وی بگردانیدند و از مصاحبت او مجانیت نمودند...»

**دهستانی:** «در همسایگی من جوانی بود از خانه مجد و شرف و دودمان فضل و کرم، و آباء و اجداد او از افاضل کتاب و اشراف اصحاب دواوین بودند و نعمتی فاخر و مالی وافر او را از پدر میراث رسید، و او آن مال را با زنان مطربه و مردان شاطر و حریفان

---

(۱) تنوخی ص ۲۲۱. ترجمه عوفی ایندیا اقیس شماره ۱۴۳۲ ورق‌های ۱۱ ب تا ۱۳ ب و ترجمه دهستانی ص ۲۷۷ (۲) تنوخی: ص ۲۱۶ (۳) جوامع الحکایات تصحیح نگارنده ص ۳۹۱ (۴) ترجمه دهستانی ص ۲۱۸ (۵) این شخص را که تنوخی عبدالله بن محمد العبّسی (منسوب به عبدالقیس) نوشته و دهستانی عنصری بعضی از معاصران به اشتباه او را عنصری بلخی انگاشته اند و نوشته‌اند عنصری شاعر بزرگ قصیده سرای ایران حکایت می‌کند (فن نگارش تالیف دکتر محبوب و دکتر فرزام پور)

ظریف و ندیمان کریم بسماع و شراب و آنچه از لوازم آن باشد صرف کرد ، چنانکه از آن مال موروث از قلیل و کثیر هیچ نماند و احتیاج و افتقار او بدان انجامید که میفرمود تا سرای را می شکستند و چوب و در و خشت و آجر آنرا می فروخت و بدون از يك خانه که در آن نشسته بود هیچ نماند . دوستان و هم نشینان ترك مجالست و مؤانست او کردند . از جمله آن جماعت که حریف شراب او بودند یکی حکایت کرده که ... ،

**عوفی** انتساب جوان را بخاندانی از کتاب و نویسندگان ذکر نکرده است ، همچنین در باب خراب کردن خانه و باز کردن و فروختن چوبها و درها و آجرها دو بجاماندن تنها يك اطاق که در متن و ترجمه دهستانی هست مسامحتی دارد ، ضمناً تنوخی و به تبع او دهستانی هر دو راوی داستان را دوستی از یاران آن جوان ذکر کرده اند در صورتیکه عوفی از قول عتیقی شاعر حکایت می کند .

**تنوخی** : « صرت الیه یوما بعد انقطاعی عنه لاعرف خبره . فدخلت علیه فوجدته نائماً فی ذلك البیت فی یوم بارد علی حصیر خلق ، و قد توطأ و طأ کانه حشو فراش ، و قد تغطأ بقطن کانه حشولحاف فهو بین ذلك القطن کانه السفرجل . » (۱)

**عوفی** : دروزی بنزدیک او در آمدم و او را یافتم که قدری پنبه کهنه بر زیر خود پوشیده و قدری در زیر خود انداخته و او در میان آن خفته ... ،

**دهستانی** : « بعد از آنکه مدتی بود که از صحبت او اعراض کرده بودم و از معاشرت او انقباض نموده بنزد او رفتم ، در وسط فصل بهار و شتا و غایت قوت سرما او را دریافتم تنها ، در خانه خراب خفته و پاره ای پنبه کهنه که حشونهالی بوده بی غلاف آورده و در زیر خود افکنده و پاره ای ابر زیر خویش پوشیده ... ،

هر دو مترجم از مرد خفته بین پنبه ها که به بهی تشبیه شده است صرف نظر کرده اند . دیگر اینکه معلوم نیست چرا دهستانی بهار و شتا را مترادف آورده ، عوفی هم اصلاً از سرما ذکر می نکرده است . رویهم رفته در عوفی عبارتی که وصف حالت مرد خفته را کرده است به مراتب بهتر از دهستانی است ولی هیچ کدام بزیبائی متن دست نیافته اند .

در این جای داستان جوان درخواست می کند که : مرا بنزدیک فلان زن مطربه که تمام اموال را در راه عشق او صرف کرده ام ببر ، و راوی او را بحمام می برد و دستی لباس پاکیزه می پوشاند و با او عازم منزل آن زن میشوند .

**تنوخی** : « فلما رأتنالم تشک فی ان حاله صلحت و انه قد جاءها بدرهم فبشت به وسألته عن خبره . فصدقها عن حاله حتی انتهی الی ذکر الثیاب و انهالی . فقالت له فی- الحال : قم . فقال لم ؟ قالت : لثلاثجینی سنی فتراک ولیس ملک شیئ فتنحرد علی فاخرج الی- بر (۲) حتی اصعد فاکلمک من فوق . فخرج وجمل ینظر ان تخاطبه من روزنه فی الدارالی

(۱) ر . ک به باب اول فرج بعدالشدده تنوخی صفحات ۹ و ۱۰ و ۱۱ و همان باب

از ترجمه دهستانی صفحات ۱۹ و ۲۰ و ۲۱

(۲) در تنوخی ص ۲۱۶ س ۱۷ «براه ضبط شده است و از این اغلاط در این نسخه

چاپ مصر فراوان است .

الشارع و هو جالس فقلبت عليه مرقه سكباج فصيرته آية و نکالا و ضحکت . فبکی وقال .  
**عوفی :** « آن مطربه چون او را بدید گمان برد که مگر از ثروت او چیزی مانده  
 است و حال او طراوتی گرفته . در بگشاد و از حال وی پرسید ، جوان از سر درد و رنج  
 بادی سرد از دل گرم برآورد و گفت :

از دست روزگار و زجور سپهر پیر      بی وصل یار و انده فقرم چنین اسیر

بدان که این لباس بیماریت خواسته‌ام و بدین حال خویشتن بنزدیک تو آورده‌ام تا مگر  
 دیده یک دم بجمال تو بیاساید . آن زن چون دانست که بیچاره مفلس است باستحفافی هرچه  
 تمامتر او را از خانه خود بیرون کرد و گفت : از پس دیوار ما بایست تا از دریچه با تو  
 سخن گویم . آن مسکین زمانی توقف کرد و آن نااهل کاسه خوردنی که از دو شینه خورده  
 بود از بام خانه دروی ریخت و او را رسوا کرد . بیچاره چون آن بدید مرا گفت .. »

**دهستانی :** « چون مغنیه او را بدان حالت بدید شك نکرد که حال او قوامی پذیرفته  
 و کار او نظامی یافته و همه حال برای او تحفه و هدیه آورده باشد . به بشاشت و انبساط  
 تمام او را استقبال نمود و از حالش پرسیدن گرفت . من مصدوقه حال چنانکه بود با وی  
 تقریر کردم و تا آنجا رسانیدم که جامهای او از من است که پوشیده است ، چون بر کیفیت  
 ماجرا وقوف یافت بوی گفت : بر خیز و بیرون رو پیش از آنکه خواجه من بیاید و ترا ببیند  
 و چون چیزی نیاورده‌ای با من خصومت کند و گوید که بچه سبب او را با بنجا راه داده‌ای  
 پایین بنشین تا من بر بام آیم و از بام با تو سخن گویم . آن بیچاره برخاست و بیرون آمد  
 و منتظر بنشست تا او بر بام آید . ناگاه آن کنیزك را بی حفاظی بر آن داشت که فرمود تا  
 کاسه سکه‌ای سرد شده بر سر او ریختند . آن جوان از سردی آن حرکت چون یخ بفسرد و  
 از زشتی آن حالت بدست و پای بمرد . خوار و خجل و حیران و بیدل از آنجا برخاست و  
 بهای های بگریست و گفت ... »

در کیفیت ملاقات و پرسش زن مطربه از حال جوان عاشق عوفی تصرفاتی کرده است :  
 اولاً جوان بیثنی حسب حال خوانده است که اضافه بر متن است . ثانیاً علت اخراج جوان  
 از خانه « و اینکه پس دیوار بایست تا از دریچه با تو سخن گویم » متذکر نشده است و پس  
 دیوار ایستادن با انتظار صحبت بی وجه ، است چون اگر میل به صحبت می بود و مانعی هم در  
 کار نبود قاعده باید درون خانه صورت پذیرد . ثالثاً در ترجمه سكباج بذکر خوردنی  
 بسنده کرده و نیز گریه ندامت و تأسف جوان را نادیده گرفته است . و اما دهستانی جز آنجا  
 که بجای جوان ، را وی قصه ، سخن از حال او و جامه عاریتی می گوید و آنجا که بجای سنی  
 بمعنی بانو خواجه ترجمه کرده است ، در بقیه موارد عیناً مطلب متن را برگردانده است .  
 در آخر داستان باز نکاتی برای ذکر وجود دارد وقتی که حال جوان طراوتی نو میگیرد ،  
 راوی روزی او را می بیند و بخانه اش میرود ،

**تنوخی گوید :** « حتی انتهیت الی بابه فاذا الدار الاولى قدرمها وجصمها و طبقها  
 و بنی فیها مجلسین متقابلین و خزائن و مستراحا و جعل ماکان فی الدار من البیوت و المجالس  
 صحنا کبیرا و قد صارت طیبة الا انها لیست بذلك السرور الاول .. »

**عوفی مینویسد:** چون مرا بوثاق برد آن خانه را عمارتی خوب دیدم و پرده‌های مرتفع آویخته و فرش‌های لطیف انداخته و صفاهای عالی و کارخانه‌های مرتب. »

**دهستانی مینویسد:** «چون به سرای رسیدهمان سرای اولین را دیدم مرمت فرموده و عمارت کرده و دیوارها را با گچ و ساروج بیندوده و دو مجلس در مقابل یکدیگر در آن معمور گردانیده و خزاین و مستراحات و مطبخ را عمارت فرموده و باقی خانه‌ها را صحن فراخ راست نموده و آن سرای پاکیزه و خوش گشته الا آنکه چندان با تکلف نبود که بار اول بود...»

بطوریکه دیدیم عوفی در اینجا کمتر به کیفیت تعمیر خانه پرداخته و وضع حاضر را هم با جلال سابق مقایسه ننموده است. متعاقب این صحنه در بیان کیفیت پذیرائی از زبان راوی قصه باز

**تنوخی گوید:** «فاکلنا ثم نام ولم تکن تلك عاده ومدت ستار...»

**عوفی ترجمه کرده:** «و چون زمانی برآمد...»

**دهستانی.** آورده: «چون طعام بخورد لحظه‌ای باسایش مشغول شد پرده بیستند. »  
متن تنوخی مفید این معنی است که خواب بعد از ظهر عادت او نبود. عوفی که اصلاً متذکر باین نکته نشده و پرده بستن را هم ذکر نکرده است، دهستانی نیز «لم تکن تلك عاده» را ندیده گرفته و ترجمه نکرده است. و باز در کیفیت حاضر شدن سه کنیزك و سماع.

**تنوخی گوید:** «وغنی من وراء ستارة ثلاث جوار فی نهاية طیب الفناء کل واحدة منهن احسن واطیب من التی اتلف علیها ماله. فلما طابت نفسی ونفسه قال یا ابا فلان اتندکر(۱) زماننا الاول؟ قلت: نم.»

**عوفی ترجمه کرده:** «پس اشارت کرد تا سه کنیزك مغنیه که هر یک در حسن آیتی و در ملاحظت غایتی بودند حاضر آمدند و در سماع ساحری کردن گرفتند و چون دهان فندق آن بادام چشمان در نوا آمد مرغ عقل در هوا پرواز کردن گرفت. گفتم: ای خداوند یاد می‌آری آن رعنا یی وفای مطربه با ما چه کرد؟ و بخدای که هر یک از این جواری که در بستان جمال گل‌های خندانند در حسن و ملاحظت هزار چندانند. گفت: آری...»

**دهستانی ترجمه کرده:** «و از پس پرده سه کنیزك درغایت جمال و نهایت کمال که هر یک از ایشان از آن مغنیه که با او آن اتلاف کرده بود و از او آن استخفاف دیده بود بهتر بودند سماعی در غایت خوشی و نهایت دلکشی با ارتفاع و اوزان بر اصول و نقرات و نعمات متناسب آغاز نهادند چنانکه هر گز بیرون پرده سماعی دلگشتر و در پرده تر از آن نشنوده بودم و بیم آن بود که پرده بر من بدرد و چون آواز سماع از پرده بیرون افتم و مانند آهنگ او در پرده شوم. چون سورت شراب و لذت سماع در ما اثر کرد گفتم: ای فلان آن ایام گذشته ما با آن ثروت و نعمت و مکننت و حشمت و تبذیر و اسراف و بی‌انصافی و اتلاف که من کردم یاد داری؟ گفتم: آری...»

از متن تنوخی مستفاد میشود که از پشت پرده سه کنیزك آوازه خوان در نهایت لطف

بسماع آمدند که هر کدام از دیگری بهتر بودند و هر سه لطیف‌تر و خوشخوان‌تر از آنکه مالش را بیایش ریخته بود .

عوفی چون در سابق از پرده بستن ذکری نکرده است طبیعتاً کنیزکان را بدون پرده و حجابی در متن مجلس قرار داده است و راوی که ایشان را دیده هم حاملشان را می‌ستاید و هم لطف آوازشان را .

و اما دهستانی پرده‌ای بین مجلس و کنیزکان کشیده که ماورایش قابل رؤیت است، در نتیجه هم زیبایی کنیزکان ستایش شده است و هم سحر آوازشان . در اینجا دهستانی در عبارت سازی راه تکلف و اطناب پیموده است و بالفت «پرده» که زمینه مناسبی برای صنعت‌گری است کنایات مختلف بدست داده که چندان دلکش و جا افتاده و منسجم نیست و اگر فقط بیکی دوتای اول اکتفا میکرد آرایش کلامش را کافی بود . تصرف دیگر عوفی در این قسمت آنست که بجای جوان که قهرمان داستان است راوی از گذشته یاد می‌کند و او را به قلمرو و خاطرات می‌کشاند.

\*\*\*

اگر حوصله و مجالی باشد تا پایان همین داستان و حکایات دیگر فرج بعدالشدّه بی وجهی شبهه مرحوم بهار است که ضمن بحث از ترجمه عوفی از فرج بعدالشدّه می‌فرماید: «درست معلوم نیست کتاب فرج بعدالشدّه که بهارسی موجود می‌باشد انتحال آن است یا ترجمه ایست جداگانه». زیرا دیدیم که عوفی جای جای از ترجمه اصیل چشم پوشیده و پروای کم و کاست متن را نداشته است در حالیکه کار دهستانی هر چند در مقابله با اصل ترجمه کاملی نیست (۱) ولی در حکایاتی که در اینجا مقایسه کردیم و پاره‌ای دیگر از حکایات مشترک باصل شبیه تراست و این خود دلیل مراجعه مستقیم مترجم به متن عربی تنوخی است و اینکه شاید ترجمه عوفی اصلاً بنظر دهستانی نرسیده باشد .

پایان

۱- ر ک به باب اول فرج بعدالشدّه تنوخی صفحات ۹ و ۱۰ و ۱۱ و همان باب از ترجمه دهستانی صفحات ۱۹ و ۲۰ و ۲۱

### مآخذی که در تهیه این مقاله مورد استفاده بوده است

- ۱- تاریخ نظم و نثر پارسی بقلم استاد سعید نفیسی رحمه الله علیه .
- ۲- جوامع الحکایات تألیف سدیدالدین محمد عوفی ، نسخه‌های متعلق به کتابخانه ملی تهران عکس برداری شده از نسخه کتابخانه ملی پاریس بشماره‌های ۹۰۶ و ۹۵ و قسم سوم جوامع الحکایات بتصحیح نگارنده که هنوز چاپ نشده است .
- ۳- سبک شناسی مرحوم استاد ملک‌الشعراى بهار جلد سوم .
- ۴- فرج بعدالشدّه (متن عربی) نوشته قاضی محسن تنوخی چاپ مصر .
- ۵- فرج بعدالشدّه ترجمه حسین بن اسعد دهستانی بخط نستعلیق چاپ سنگی .
- ۶- لباب الالباب عوفی چاپ مرحوم نفیسی از روی نسخه مصحح مرحوم علامه قزوینی .
- ۷- وفيات الاعیان ابن خلکان چاپ مصر ۱۹۴۸

A- Introduction to the jawamiul Hikayat of AL - Awfi By M .